

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ | مسجد حکیم اصفهان





مجموعه یک سردار ۵ (دقت یک سردار)

حسین حمیدی



انستار
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران





— خرید برخط از —
WWW.BOOKISF.IR

مجموعه یک سردار ۵ (دقت یک سردار)

(آشنایی با ویژگیهای اخلاقی سردار شهید قاسم سلیمانی)

حسین حمیدی

انتشارات سازمان فرهنگی اجتماعی ورزشی شهرداری اصفهان

گرافیک و جلد: ؟؟

چاپ و صحافی: پارسیان تکثیر

نوبت چاپ: ؟؟

شمارگان: ؟؟ نسخه

قیمت: ؟؟ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۳۲-۹۲۳-۴

کلیه حقوق چاپ و نشر این اثر متعلق به

انتشارات سازمان فرهنگی اجتماعی ورزشی شهرداری اصفهان می باشد.

هرگونه تکثیر، انتشار و بازنویسی این اثر یا قسمتی از آن به هر شکل و شیوه

(چاپی، کپی، صوتی، تصویری، الکترونیکی و ...) بدون اجازه کتبی ناشر ممنوع است.

???

Hossein Hamidi

Publisher: Sazman Shahrdari

Graphic & Cover: ??

Firest Published: ??

Price: ?? €

ISBN: 978-600-132-923-4



BOOKISF 

BOOKISF 

BOOKISF 

نشانی ناشر: خیابان علامه امینی، مجموعه اداری امیرکبیر
ساختمان سازمان فرهنگی اجتماعی ورزشی شهرداری اصفهان
شماره تماس: ۰۳۱-۳۲۲۳۱۰۸۶

فروشگاه: اصفهان، خیابان باغ گلدسته، کتابخانه مرکزی شهرداری اصفهان
WWW.BOOKISF.IR فروشگاه اینترنتی: **WWW.BOOKISF.IR**
شماره تماس: ۰۳۱-۳۲۲۳۱۰۸۶

اشاره

در روزهای آغازین جنگ تحمیلی، جوانی از خطه کرمان در دل کویر، به جمع رزمندگان دفاع مقدس پیوست و از خود رشادت‌های شجاعانه‌ای نشان داد. این جوان مؤمن پس از چهل سال آنچنان خوش درخشید که رهبر حکیم و فرزانه انقلاب درباره او فرمود: «به شهید حاج قاسم سلیمانی به چشم یک فرد نگاه نکنیم، به چشم یک مکتب، یک راه و یک مدرسه درس آموز بنگریم.»

به درستی که هرگاه انسان از مدار فردیت خویش خارج شود و دایره وجودش آنقدر گسترش یابد که تنها خدا را محور عالم وجود دریابد، پا در مسیر کمال می‌گذارد و به معنای واقعی کلمه تبدیل به یک مکتب می‌شود. آنگاه منظومه‌ای



یك سردار

دَقِيتِ



منسجم و جامع، متشکل از اجزای یک شخصیت رشد یافته در زمینه‌های گوناگون در او شکل می‌گیرد تا او به عنوان یک مدرسه درس آموز رخ نماید.

ویژگی‌های کم‌نظیر حاج قاسم سلیمانی آنقدر تکامل یافته بود که دوست و دشمن را ناخودآگاه به شگفتی وامیداشت و همین امر باعث شد تا ملت ایران در تشییع جنازه ایشان با حضور بیست میلیونی خود، به احترامش بایستد و تمام قامت بگیرد.

مجموعه «یک سردار» مجموعه کتابی مشتمل بر داستانهای کوتاه در ۱۰ جلد است که به بیان خاطرات زندگی این سردار رشید اسلام می‌پردازد تا نسل نوجوان و جوان جامعه دریابند که چه فرآیندی در زندگی یک انسان طی می‌شود تا او را در قامت یک مکتب، فرازند نماید؟ و چه اتفاقاتی رخ می‌دهد که یک انسان به تنهایی یک مدرسه درس آموز می‌شود؟



۵

يك سردار

دَقِيتِ





بالای جبل زین العابدین رفت و با دوربین منطقه را دید زد. از ما پرسید: «تکِ اصلی کجاست؟» سپس با دقت بیشتری منطقه را برانداز کرد و گفت: «تکِ اصلی از طرف غرب رودخانه عاصی است.» وقتی دلیلش را جویا شدیم، گفت: «دشمن از آنجا با چشم غیر مسلح حمایه را می بیند، تیر تیر بارش از آن نقطه به اینجا می رسد، به همین دلیل علاقمند است حمایه را بگیرد؛ درست مثل وقتی که ما دیوارها و نخلستان های خرمشهر را می دیدیم و برای رسیدن به آن مشتاق بودیم. شماها چطور این را تشخیص ندادید؟» من با شوخی گفتم: اگه ما هم این طوری تشخیص می دادیم که می شدیم حاج قاسم! با این حرف، همه خندیدند.





۵

يك سردار

دَقِيتِ





همه فرماندهان و بچه‌های لشکرها از سیستان و بلوچستان و هرمزگان و کرمان جمع کرد. می‌گفت: «باید خاطرات همه جمع شود و عملیاتهایی را که لشکرانجام داده است، مستندسازی کنیم.» هر سال، چند جلسه با فرماندهان جنگ داشت. یکی از موضوعات مهم جلسه‌ها، خاطره‌گویی بود؛ اینکه خاطرات درست و بادقت بیان شود و نسل به نسل زنده بماند.





۵

يك سردار

دَقِيتِ





در عملیات خیبر، برادرم شهید شده بود و دلم می‌خواست همه عراقی‌ها را بکشم. به یکی از بچه‌ها گفتم: در این عملیات هر عراقی‌ای که اسیر کردی، فقط بده به من باید تقاص خون برادرم را بگیرم. این حرف در بین بچه‌ها پیچید. چند روز به عملیات مانده بود که به تدارکات معرفی شدم. نزد علی بینارفتم تا علت این کار را بپرسم. علی گفت: به دستور حاج قاسم، فرمانده لشکر، نباید در عملیات حضور داشته باشی، باید تدارکات باشی. با تعجب گفتم: من آرپی جی زن هستم! چطور به تدارکات بروم؟! موقع نماز حاج قاسم را دیدم. او گفت: «ما برای خدای جنگیم. مسائل شخصی را وارد جنگ نکن! اگر با این نیت به عملیات بروی و کشته شوی، جایی میان شهدا نداری.»



۵

يك سردار

دقت





کتابهایی می‌خواند که وقتی به بعضی آقایان اهل مطالعه می‌گفتم، اسمشان را نشنیده بودند. در یکی از سخنرانی‌هایش گفت: «این کتاب «الغارات» را که قدیمی‌ترین کتاب شیعه هست، بخوانید. حتماً بخوانید! مقتل کامل است. اگر آن را بخوانید، امروز برای این حکومتی که در استمرار حکومت علی بن ابیطالب (علیه السلام) هست، آگاهانه‌تر و بدون تعصبات فردی و حزبی نگاه می‌کنیم، نظر می‌دهیم و دفاع می‌کنیم.»





۵

يك سردار

دَقِيتِ





می‌گفت: «به نهضت‌ها و شخصیت‌ها احترام بگذارید. اینها را که نمی‌شود با پول خرید، ولی با حسن خلق و سیره نبوی می‌شود روی آنها تأثیر گذاشت.» مهمان که برایش می‌آمد، گاهی نیمه شب خودش می‌رفت فرودگاه. طرف باورش نمی‌شد که حاج قاسم شخصاً به استقبالش آمده است. بعضی وقتها اعتراض می‌کردیم، می‌گفت: «این بنده خدا مجاهد است، امید اسلام است، احترام به او واجب است.» این دوسه روز که مهمانش در ایران بود، در محل استقرار کنارش می‌ماند و حتی شب را همانجا می‌خوابید.





۵

يك سردار

دَقَّتِ





دو سال قبل از این که آمریکایی‌ها وارد سوریه بشوند، حاجی گفت: «برنامه آمریکایی‌ها این است که خودشان را به شرق فرات برسانند، این منطقه را بگیرند و در آنجا مستقر شوند.» منظور حاجی منطقه‌ای مثلثی شکل شامل استانهای رقه، حسکه و بخشی از دیرالزور بود که اصطلاحاً به آن «جزیره» می‌گویند. من از ایشان پرسیدم: شما اطلاع خاصی دارید؟ گزارش یا خبری در این مورد آمده است؟ گفت: «نه، این خیلی طبیعی است. اگر نقشه را جلوی خودمان پهن کنیم، خوب متوجه می‌شویم اینها می‌خواهند چنین کاری بکنند.» آمریکایی‌ها دقیقاً همان کار را کردند و در منطقه جزیره مستقر شدند.





۵

يك سردار

دَقِی





وقتی آقای سلحشور، فیلم و سریال حضرت یوسف (علیه السلام) را می ساخت، حاج قاسم سر صحنه فیلمبرداریش رفت و از او تشکر کرد. سر صحنه فیلم محمد رسول الله (صلی الله علیه و آله) آقای مجیدی هم رفت تا خدا قوتی بگوید. پیگیر بود که برای جنگ سوریه و داعش، کار سینمایی بشود. آقای حاتمی کیا را دعوت کرد. برای این کار وقت گذاشت. در مراحل ساخت فیلم «به وقت شام»، از آغاز تا پایانش، به آقای حاتمی کیا سر می زد. هر قسمت از فیلم را با دقت توی صحنه می دید و نظر می داد.





يك سردار

دِقَّتِ





حاج قاسم چندی قبل از شهادتش، متوجه شد که در ایام فاطمیه شخصی از اطرافیانش قصد همکاری در بمب‌گذاری و ترور ایشان را داشته است. حاجی با تأکید به همه گفت: «هرگز نام او را بر سر زبانها نیندازید، چون پس از این خانواده او نمی‌توانند به راحتی در جامعه زندگی کنند.»





۵

يك سردار

دَقِيتِ





حسین بادپا، از بچه‌های قدیم لشکر ثارالله که در سوریه یکی از فرماندهان لشکر فاطمیون بود، توی عملیات به حاج قاسم بیسیم می‌زند تا به او گزارش بدهد. همان موقع، صدرزاده هم در کنارش با بیسیم در حال صحبت با کسی بوده و حاج قاسم، صدایش را پشت بیسیم می‌شنود. حسین بادپا برایم می‌گفت: «وقتی حاج قاسم را دیدم، پرسید حسین، آن جوان کی بود کنار دستت داشت با بیسیم صحبت می‌کرد؛ همان که لهجه غلیظ تهرانی داشت؟» گفتم: اسمش صدرزاده است. گفت: «بگویاید ببینمش.» از پشت بیسیم تشخیص داده بود که صاحب صدا، آدم خاص و مقتدری است؛ فرماندهی یک گردان را به او واگذار کرد.



۵

يك سردار

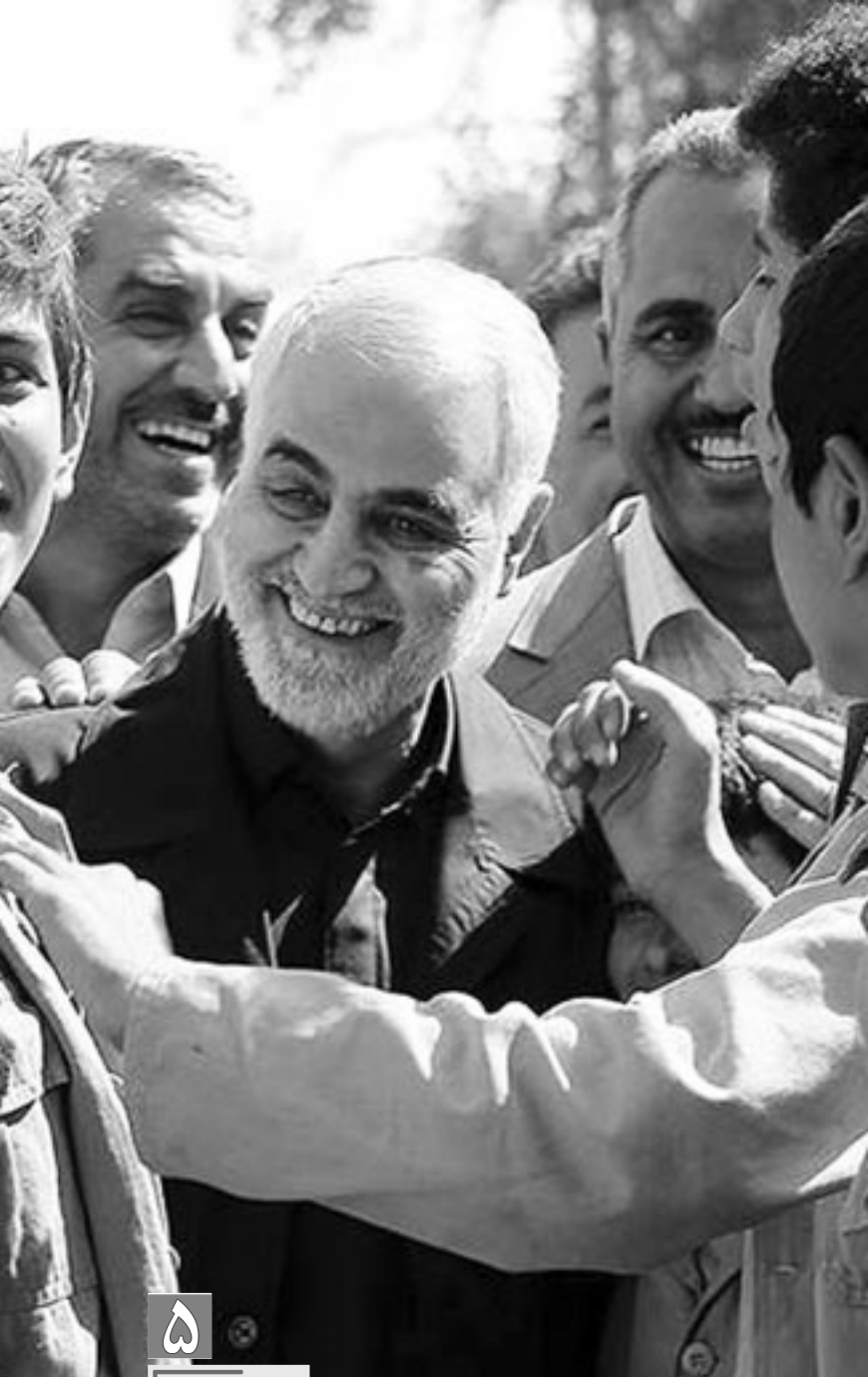
دَقِيتِ





سالن پر بود از جمعیت. خیلی‌ها آمده بودند، مقامات لشکری و کشوری. مراسم تودیع و معارفه فرمانده جدید سپاه قدس بود. اول جلسه آقارحیم صفوی فرمانده کل سپاه صحبت کرد و بعد هم حکم انتصاب فرماندهی را که رهبر معظم انقلاب امضا کرده بودند، دادند دست حاج قاسم. آن روز حاجی چند دقیقه‌ای پشت تریبون رفت. بی مقدمه، بعد از گفتن بسم الله، گفت: «از ابتدا که وارد جنگ شدم دوا بزار مهم در کوله پشتی‌ام بود: یکی خلوص، دیگری هم توکل. همیشه با این دو، خودم را آماده خدمت کرده‌ام.» چهل سال این دو در کوله پشتی‌اش بود. هیچ وقت بیرونشان نیاورد، هیچ جا.





۵

يك سردار

دَقِيتِ





دقت و حساسیتش روی کرمان، به علت کرمانی بودنش نبود.
از زمان جنگ، خودش را مدیون مردم کرمان می‌دانست.
به من می‌گفت: «شیرازی، این مردم کرمان بودند که
بچه‌هایشان را در اختیار من گذاشتند؛ بچه‌هایشان در لشکر
ثارالله شهید و جانباز و اسیر شدند. مردم کرمان به من اعتماد
کردند. من هم باید هرطور می‌توانم، به مردم کرمان خدمت
کنم.»





يك سردار

دِ قَتِ





یکی از کارمندان هتل های سابق کرمان که حالا دیگر سن و سالی از او گذشته بود و اوضاع شغلی بسامانی هم نداشت، به عنوان پیمانکار آشپزخانه در یکی از جلسات استانداری کرمان حضور داشت. حاجی یک دفعه متوجه ایشان شد. بلند شد و سراغش رفت. دستش را گرفت، آورد کنار خودش نشاند و او را به همه معرفی کرد. گفت: «من پیش این آقا کار می کردم، این آقا صاحب کار من بودند. برخلاف خیلی ها که سعی در مخفی نگهداشتن گذشته خود دارند، به گذشته و دوستان قدیمی اش افتخار می کرد.»





يك سردار

دِقتِ





حاج قاسم، روی جذب نسل جوان دقت داشت و حساس بود. می‌گفت: «باید جذبشان کنیم تا دیگران جذبشان نکنند، و اگر شبهه‌ای وجود دارد، باید روشنگری کرد و معرفت این افراد را بالا برد.» در سفرهایی که می‌رفتیم، توی هواپیما دوست داشت جوانی کنارش بنشیند، با او حرف بزند، و اگر شبهه‌ای دارد، آن را برطرف کند. می‌گفت: «عشقم این است که یک نفر کنارم بنشیند، شبهه‌هایش را بگوید و من هم پاسخ دهم.» بدون استثناء، این کار را می‌کرد. مهم نبود ضداقلاب است؛ با حجاب است یا بی حجاب. با او حرف می‌زد، روشنش می‌کرد و راه نشانش می‌داد.





يك سردار

دَقِيتِ





گروهی را شناسایی کردیم که هرگونه خلاقی انجام می‌دادند. سردار گفت: «هرکاری که می‌توانی برای دستگیری آنان انجام بده.» چند هفته در بیابانها و کوهها مشغول کمین بودیم تا اینکه پیدایشان کردیم. در روستای حسین آباد ردشان را زدیم و از چهار طرف آنها را محاصره کردیم. همه را در گوشه‌ای از روستا دوزانو نشان‌دیم و به دستهایشان دستبند زدیم. سپس به سردار زنگ زدم و خبر را رساندم. سردار با بالگرد به روستا آمد. با خودم گفتم: وقتی سردار آنها را ببیند با پوتینش به سروصورت آنها می‌زند. ولی وقتی وضعیت آنها را دید، با ناراحتی گفت: «این چه وضعی است؟ چرا به آنها آب و غذا ندادید؟ چرا این وسط آنها را نگه داشتید؟ این چه نوع اسیرداری است؟ ما باید علی‌وار زندگی کنیم، شیوه علی در اسیرداری اینطور نیست.»





۵

يك سردار

دَقِيتِ





بارها آگاهی اطلاعاتی حاج قاسم را در جلسات دیدم. وقتی می‌خواست در روستاهای اطراف حلب عملیات شود، یکی از فرماندهان، روی نقشه گزارش می‌داد. حاج قاسم می‌گفت: «نه. این طور که شما می‌گویید، نیست؛ فلان جا را نگفتید.» یا می‌گفت: «آنجا که شما می‌گویید، عقب‌تر یا جلوتر است.»





۵

يك سردار

دَقِيتِ





مراسم دانش آموختگی دانشگاه امام حسین علیه السلام بود. فرماندهان نظامی ایستاده بودند. حضرت آقا از پله ها رفتند بالا و روی جایگاه آمدند. فرماندهان، فرمانده کل قوا را که دیدند احترام نظامی گذاشتند. احترام حاجی اما با همه فرق داشت. یک دست به احترام معمول نظامی کنار سر گذاشته بود و یک دست دیگر را هم روی سینه. پرسیدم: حاجی عرف نظامی این است که برای احترام، دست را کنار سر می گذارند، این دست که روی سینه گذاشتید، قضیه اش چیست؟ گفت: «حس کردم آقا نگران است، دست گذاشتم روی سینه ام تا بگویم: حاج قاسم فدای شما بشود آقای من.»





يك سردار

دَقِيتِ





در نامه‌ای به صاحب خانه‌ای در سوریه نوشته بود: «من برادر کوچک شما، قاسم سلیمانی هستم. حتماً مرا می‌شناسید. ما به اهل سنت در همه جا خدمات زیادی انجام داده‌ایم. من شیعه هستم و شما سنی هستید. از قرآن کریم و صحیح بخاری و دیگر کتب موجود در خانه شما متوجه شدم که شما انسانهای با ایمانی هستید. اولاً از شما عذر می‌خواهم و ثانیاً امیدوارم عذر مرا بپذیرید که خانه شما را بدون اجازه استفاده کردیم. هر خسارتی که به منزل شما وارد شده باشد ما آماده پرداخت آن هستیم. فکر می‌کنیم ما مدیون شما ایم؛ این، شماره من در ایران است. من آماده‌ام برای انجام هرکاری که شما بخواهید.»



۵

يك سردار

دَقِيتِ





به مسائل احکام اهمیت می‌داد. این اواخر، مسأله نماز مسافر برایش پیش آمده بود. یکی از آقایان به من گفت: هر چه مسئله را به او می‌گویم، قبول نمی‌کند. حاج قاسم با من هم در میان گذاشت. مسأله را گفتم. باز می‌خواست برایش یقین شود. جلوی من زنگ زد به آقای فلاح‌زاده؛ از ایشان هم پرسید. ایشان گفت: «بله، فتوا همین است.» در مسائل شرعی دقت می‌کرد؛ آسان قبول نمی‌کرد. در مسائل سیاسی هم همین‌طور بود. این‌طور نبود کسی خبری بدهد؛ فوری تصمیم بگیرد. تا برایش یقین حاصل نمی‌شد، تصمیم نمی‌گرفت.



۵

يك سردار

دقت





باغبان، اسم رئیس جمهور آمریکا را گذاشته بود روی سگش.
وقتی حاج قاسم فهمید عصبانی شد و گفت: «درسته که او
دشمن ماست و ماقبولش نداریم، ولی او به هر حال یک
انسان است. هیچ وقت اسم یک انسان را روی یک حیوان
نگذارید.»





۵

يك سردار

دَقِيتِ





حاج قاسم، کتاب «من زنده‌ام»، خاطرات اسارت خانم معصومه آباد را هنگام عملیات موصل خوانده بود. روی جلد کتاب، عکس جوانی خانم آباد چاپ شده بود. در بعبوحه عملیات، در یادداشتی برای خانم آباد نوشته بود: «من کتابت را خواندم و آن را با روزنامه پوشاندم تا عکس تو را نامحرم نبیند!» پس از آن، در نامه دیگری به ایشان نوشت: «ان شاء الله کتابت را به همه زبان‌ها ترجمه می‌کنم تا همه بدانند زینب بنت رسول الله چگونه بوده است؛ وقتی کنیز او معصومه، اینگونه معصوم بوده است.»





۵

یک سردار

دِقَتِ



- ۱- کتاب متولد مارس / ص ۲۲ / راوی : محمدرضا فلاح‌زاده
- ۲- کتاب حاج قاسمی که من می‌شناسم / ص ۱۲۹ / راوی : علی شیرازی
- ۳- کتاب ژنرال سلیمانی / ص ۱۱۳ / راوی : محمود سنجری
- ۴- کتاب حاج قاسمی که من می‌شناسم / ص ۱۳۰ / راوی : علی شیرازی
- ۵- کتاب هزار و دوازدهمین نفر / ص ۱۴۴ / راوی : حسن پلارک
- ۶- کتاب متولد مارس / ص ۵۹ / راوی : محمد حجازی
- ۷- کتاب حاج قاسمی که من می‌شناسم / ص ۱۳۳ / راوی : علی شیرازی
- ۸- کتاب هزار و دوازدهمین نفر / ص ۱۶۲ / راوی : دادخدا سالاری
- ۹- کتاب حاج قاسمی که من می‌شناسم / ص ۸۷ / راوی : علی شیرازی
- ۱۰- کتاب سلیمانی عزیز / ص ۴۳ / راوی : فتح‌الله جعفری
- ۱۱- کتاب حاج قاسمی که من می‌شناسم / ص ۳۱ / راوی : علی شیرازی
- ۱۲- کتاب هزار و دوازدهمین نفر / ص ۱۵۷ / راوی : محمد حسین کریمیان
- ۱۳- کتاب حاج قاسمی که من می‌شناسم / ص ۵۷ / راوی : علی شیرازی
- ۱۴- کتاب مالک زمان / ص ۱۷ / راوی : اسکندری
- ۱۵- کتاب حاج قاسمی که من می‌شناسم / ص ۶۶ / راوی : علی شیرازی
- ۱۶- کتاب سلیمانی عزیز / ص ۱۶۸ / راوی : کاظمی کیاسری
- ۱۷- کتاب حاج قاسمی که من می‌شناسم / ص ۸۸ / راوی : علی شیرازی
- ۱۸- کتاب حاج قاسمی که من می‌شناسم / ص ۹۷ / راوی : علی شیرازی
- ۱۹- کتاب هزار و دوازدهمین نفر / ص ۱۶۳ / راوی : سالنامه مکتب حاج قاسم
- ۲۰- کتاب حاج قاسمی که من می‌شناسم / ص ۱۲۷ / راوی : علی شیرازی

سؤال‌الات مسأله کتابخوانی

- ۱- سردار سلیمانی تأکید بر مطالعه کدام یک از کتب قدیمی شیعه داشت؟
 (الف) کتاب بحار الانوار (ب) کتاب کافی
 (ج) کتاب الغارات (د) کتاب وسائل الشیعه
- ۲- حاج قاسم چند سال قبل از ورود آمریکایی‌ها به سوریه، برنامه آنها را در منطقه پیش‌بینی کرده بود؟
 (الف) ۱ سال (ب) ۲ سال
 (ج) ۳ سال (د) ۴ سال
- ۳- حاج قاسم اعتقاد داشت کسی که برای مسائل شخصی در جنگ کشته شود،
 (الف) ثواب کمی دارد. (ب) خدا قبولش نمی‌کند.
 (ج) پیروز میدان نیست. (د) جایی میان شهدا ندارد.
- ۴- سردار سلیمانی سر صحنه فیلم کدام کارگردان حاضر شد؟
 (الف) سلحشور (ب) حاتمی‌کیا
 (ج) مجیدی (د) همه موارد
- ۵- سردار سلیمانی می‌گفت: «به نهضت‌ها و شخصیت‌ها احترام بگذارید. اینها را که نمی‌شود با پول خرید، ولی با می‌شود روی آنها تأثیر گذاشت.»
 (الف) حسن خلق (ب) سیره نبوی
 (ج) دوستی (د) الف و ب
- ۶- شیوه حاج قاسم در اسیرداری چگونه بود؟
 (الف) دوستانه (ب) مقتدارانه
 (ج) علی‌وار (د) همه موارد



۷- ابزار مهمی که حاج قاسم همیشه در کوله پشتی اش داشت، چه بود؟

الف) خلوص ب) توکل

ج) شجاعت د) الف و ب

۸- وقتی حاج قاسم متوجه شد که یکی از اطرافیانش قصد ترور ایشان را داشته، با تأکید چه گفت؟

الف) او را به من معرفی کنید.

ب) او را رها کنید برود.

ج) هرگز نام او را بر سر زبانها نیندازید.

د) به او آزاری نرسانید.

۹- حاج قاسم برای نویسنده کدام کتاب نوشت: «ان شاء الله کتابت را به همه زبانها ترجمه می‌کنم!»

الف) کتاب من زنده‌ام

ب) کتاب بر بال ملائک

ج) کتاب دا

د) کتاب ذوالفقار

۱۰- نظر حاج قاسم این بود که خاطرات رزمندگان دفاع مقدس و اطلاعات عملیات‌ها باید شود.

الف) بازسازی ب) واقع‌نمایی

ج) فیلمنامه د) مستندسازی